

خود را برگزینیم و تماماً از نو بسازیم!

به مناسبت اول ماه مه، روز جهانی کارگر

از هنگامی که سرمایه‌دار و کارگر به‌عنوان تأمین‌کننده‌ی کار و سرمایه موجودیت یافتند، مبارزه‌ی طبقاتی حادی میان مالک آن کالای یگانه که شرط ضروری تولید گردید، به‌مثابه نیروی کار زنده، و سرمایه آغاز شده است. در واقع موجودیت طبقه‌ی سرمایه‌دار بر مبنای قدرت مولد کار استوار گردید. این چنین بود که جامعه‌ی مدرن آفریده شد، یعنی **تمدن کار**، یا همان «جامعه‌ی کار صنعتی». این نگرش کارگر به ماهیت‌شناسی کار، وی را متقاعد ساخت که بهره‌بری از کار را به سرمایه‌دار ببخشد؛ زیرا که با سلب مالکیت شدن، کار را مایملک قانونی سرمایه‌دار تلقی کرد. چنین شد که از همان ابتدا شرایط کار در چنگ سرمایه‌دار قرار گرفت و خود کار به کارگران تعلق نیافت. از آن پس، تنها ابزاری که کارگران در یک لحظه‌ی خاص در دفاع از این مناسبات فروکاهنده‌ی کار به کالایی شدن به‌آن دست یافته‌اند، اعتصاب بوده است. اما اعتصاب به‌خودی خود دست‌آوردی را که برای طبقه‌ی کارگر به همراه داشت؛ «سهمی عادلانه از ثمرات کار»، یا «شراکت در سود سرمایه»، یعنی از همان ابتدا حضور یافتن در شرایط سرمایه بود. این گیر و گرفت تاریخی طبقه‌ی کارگر در تمام دوران تاریخی مبارزه‌ی طبقاتی پایدار بوده است. در طول دگرگونی‌های تاریخی، این پارادکس با تغییر در شیوه‌های تولیدی به تکه‌پاره شدن کارگران از تمرکز در محیط کار و قانون‌زدایی نولیبرالی تا خمودگی مفرط و رکود در اشکال تاکنونی مبارزه‌ی کلاسیک طبقه‌ی کارگر تبدیل شده است.

روش‌شناسی مهم طبقه‌ی کارگر در چنین شرایطی، کشف تمایز میان مبارزه‌ی طبقاتی ماهیت‌گرا با استراتژی رفرم درون جنبش کارگری است. تغییر جهت از استراتژی رفرم به استراتژی مبارزه میان طبقه در برابر طبقه برای کارگران، نه تنها اشکال دموکراسی نمایندگی و اشکال آزادی را از بنیاد تغییر می‌دهد، بلکه به قطع رابطه میان طبقه‌ی کارگر با نهادهای برساخته بورژوازی می‌انجامد، که «مشکلات» هستی اجتماعی را اساساً در محدوده‌ی عرصه‌ی اقتصادی و اصلاح سیاسی مطرح می‌نمایند. مبارزه‌ی طبقاتی، کارگران را برای تغییر اجتماعی و به دنبال استقرار جوامه‌های امر "جدید" به جای اصلاح سیاسی امر بحران تولید مناسبات حاکم سازمان می‌دهد. بورژوازی، در رویارویی با بحران‌های سرمایه‌داری به‌ویژه در اشکال سیاسی پاسخ به بحران انباشت و با توجه به گرایش عمومی سرمایه در فقدان راحل گذار از بحران، قدرت اقتصادی لازم را برای اعطای امتیازاتی که طبقه‌ی کارگر را به سازش وادارد، از دست داده است. به‌این ترتیب، تنها راه خنثی‌سازی جنبش کارگری، نقش رفرمیسم برای به سازش رسانیدن این طبقه توسط نهادهای تنظیم مناسبات میان کار و سرمایه می‌باشد که طبقه‌ی کارگر را درگیر امکان انتخاب عام سازد. بنابراین، طبقه‌ی کارگر هنگامی می‌تواند از مبارزات دمکراتیک پشتیبانی نماید که هسته‌ی درونی مطالبات دمکراتیک به‌طور شفاف در راستای جنبش خاص (کارگری - سوسیالیستی) قرار گرفته باشد و بخشی از مطالبات عمومی جنبش کارگری را بیان نماید. تمامی "خیزش‌های اجتماعی تاکنون اگرچه کمیت گسترده‌ای از اعضای طبقه‌ی کارگر را همراه داشت، اما در هیچ‌یک از مطالبات سیاسی حتی بیان‌کننده‌ی منافع عمومی جنبش دمکراتیک اجتماعی هم نبود؛ هر کجا نیز سخن از تشکل‌ها و نهادهای صنفی به‌میان آمده، عوامل بورژوازی آن را در لفافه‌ای از مشروعیت‌بخشی طبقاتی به دولت مستبد سرمایه و رژیم سیاسی آن پوشانیده است. بنیان اندیشه و عمل دمکراتیک، هنگامی پیوند مستقیمی با آزادی دارد، که اندیشه‌ی دمکراتیک امکان انتخاب عام و واقعی را در اختیار جامعه بگذارد و براساس این رابطه‌ی عام میان آزادی اندیشه و آزادی سیاسی، تشکل‌ها و نهادهای صنفی - سیاسی هم هنگامی ظاهر می‌شوند که دستگاه سرکوب مدافع تفکر متحجر خودبیگانه‌کننده‌ی جمهوری اسلامی در بالای سر جامعه قرار نگرفته باشد.

اینک طبقه‌ی کارگر ایران به واسطه‌ی تبادل از طریق شبکه‌های اجتماعی از حمایت جهانی جنبش کارگری برخوردار است و می‌تواند الگویی خودآگاه به روح جهان بی‌روح طغیان‌ها، عصیان‌ها و شورش‌های انگیزشی بر علیه این کهنه جهان طبقاتی باشد! همه‌ی این شروط بستگی به این دارد که؛ جنبش کارگری، هرگونه توهم به جنبش‌های کلاسیک و تعلقات شبه‌نظری آن‌را به نقد انقلابی بسپارد. تاریخاً پیروزی‌های موقتی آن جنبش‌ها، بنیاد شکست‌های بعدی در نهادینه‌سازی رفرمیسم بوروکراتیک بوده‌اند. اما خلاف‌آمد آن شکست، "کمون شکومند پاریس" است که تاکنون شور و شوق‌های درخشان تأسیس امر مشترک اجتماع کمونیستی را پویا نگه داشته است؛ شورشی که به نظام تثبیت‌گرای جامعه‌ی هر می‌یورش برد و ضوابط سلسله‌مراتبی سیاسی - اجتماعی و اقتصادی طبقات دارا را از عرش به زیر کشید و ارزش‌های آن‌را ملغا ساخت و هیچ نهاد برساخته‌ی آن جامعه‌ی پوسیده را برای تأسیس اجتماع نوین خود برنگزید.

اگر چه در سطح جهانی این تنها طبقه‌ی کارگر ایران است (حتی در نازل‌ترین شکل) که هنوز جنبش کارگری آن و پویایی فعالیت‌های این طبقه سلسله‌جنبان جنبش‌های کارگری می‌باشد، اما بی‌قدرت. نیروی بالفعل کار با اضافه جمعیت بیکار چنان در هم ادغام شده‌اند که به سختی بتوان تمایزی میان شرایط زیستی آنان یافت. خط فقر کارگران شاغل را از توده‌ی بیکار متمایز نمی‌کند. برای همین نیز این طبقه اشکال گوناگونی از تئوری‌های انقلابی، چپ سوسیالیست، رفرمیسم، آنارشیک و... را تجربه می‌کند. جنبش‌های کارخانه - علاوه بر دیگر خیزش‌های اجتماعی - به‌طور پیوسته از پس هر شکست و اندک پیروزی، به صورت‌های علنی و یا مخفی مدام برمی‌خیزد و فرومی‌نشیند.

تجربه‌ی امروز طبقه‌ی کارگر ایران با تجارب دوران انقلاب و پیش از آن نشان‌گر گام‌های بلندی است که این طبقه نسبت به گذشته برداشته و آن جدایی تعیین‌کننده میان خوداندیشی و خودباوری با اتوریته‌ی سازمان‌های - چپ - حامی کارگری با محوریت عمل سیاسی که بر کارگران داشتند، بوده است. طبقه‌ی کارگر پراکنده‌ی ایران، تا زمانی که مطالبات خود را موضوعی خصوصی تلقی می‌کند و نه امری اجتماعاً سیاسی - طبقاتی، حتی برای به‌دست آوردن کمترین نیازهای معیشتی و مطالبات خود که توسط سرمایه‌داران خصوصی - دولتی (خصوصاً) به گروگان گرفته شده است، سرکوب و تحقیر خواهند شد! در برابر اعتلای انقلابی جنبش کارگری هنوز موانع و پرده‌های سختی برای گذار وجود دارد.

نخست آن‌که عمده فعالین کارگری درون جنبش طبقاتی، هنوز خود را با خصلت نمایندگی جریان‌های چپ سیاسی قیاس می‌کنند، گویی نماینده‌ی احزاب هستند و قائم به‌ذات، خوداندیش و بر محوریت طبقاتی خویش برقرار نیستند. نکته‌ی دیگر، پی‌بردن به ماهیت آن واقعیتی می‌باشد که اشکال مبارزاتی تاکتونی کارگران را عینیت بخشیده است. در هنگامه‌ای که کل شرایط جامعه در مقام سرمایه در برابر آن‌ها قرار می‌گیرد، فروشندگان نیروی کار هنوز در کلیت خود به آن آگاهی در گذار از دایره‌ی زحمتکشان به کارگران و از طریق رودویی با طبقه‌ی سرمایه‌دار به طبقه‌ی مستقل و قائم به‌ذات برای خود تبدیل نشده‌اند. فرق این دو وجه، هنگامی آشکار می‌شود که کارگران دریابند که قدرت سیاسی آنان پیوند تنگاتنگی با قدرت مولد کار مزدی آنان دارد؛ به این معنا که به‌طور بالقوه فرمان‌روایی آنان را تنها در تولید نشان می‌دهد. برخلاف این، قدرت سرمایه نوعی قدرت اجتماعی است که به‌نوعی وابسته به سلطه‌ی واقعی بر جامعه می‌باشد. اگر به ماهیت این دو وجه متضاد نگاه کنیم، در نتیجه پی خواهیم برد که: سرمایه به‌گونه‌ای نیازمند جامعه‌ای مبتنی بر تولید است و این جنبه‌ی خاص هدف کلی جامعه است و آن‌کسی که بر تولید کنترل دارد، قدرت آن را دارد که بر همه چیز کنترل و سلطه داشته باشد. به این ترتیب، هر شکلی از مبارزه‌ی طبقاتی این مسئله را هربار تکرار می‌کند که بیکار میان دو وجه متضاد کارخانه به‌عنوان طبقه‌ی کارگر و جامعه به‌عنوان سرمایه، آن‌گاه که تولید متوقف می‌شود، دمودستگاه جامعه (یعنی سرمایه) قفل می‌شود. این لحظه‌ای است که وجه نفی‌کننده‌ی کار، وجه نفی‌شونده‌ی جامعه، یعنی شالوده‌ی قدرت سرمایه را سرنگون خواهد کرد. اگر ذهنیت خود را به‌مثابه ذهنیت طبقه‌ی کارگر جا نزنیم، این فرایند در کلیت خود به درک و آگاهی کلی طبقه‌ی کارگر ایران درنیامده است. بنابراین هر دیدگاهی که «منافع کلی جامعه» را در نظر بگیرد، در واقع کارخانه (یعنی طبقه‌ی کارگر) را به جامعه (یعنی سرمایه)، فرو کاسته است؛ یعنی که بخشی از جامعه به خود جامعه به‌عنوان کل تقلیل خواهد یافت. در صورتی که تولید جنبه‌ی خاصی از جامعه است و نه کل جامعه. به همین جهت مولدین کار مزدی، به‌عنوان فاعل اجتماعی و طبقه‌ای فعال چه در تقابل با فرد کارفرما و یا جمع سرمایه‌داران به‌عنوان طبقه‌ی سرمایه‌دار، همواره طبقه‌ای مستقل و قائم به‌ذات است.

اما احزاب به‌مثابه تأمین‌کننده‌ی منافع کل جامعه، متشکل از مجموعه‌ی افراد - با مارکسیسم ایدئولوژیک که محدوده‌ای درون مارکسیسم بدیع، تاریخی و دیالکتیکی که تئوری خودرهایی انسان است - می‌باشند. بنابراین از همان نخستین لحظات سازماندهی حزبی طبقه‌ی کارگر، طبقه‌ی کارگر را به میانجی حفظ منافع سرمایه در دو شکل متضاد اما به‌ظاهر با یک محتوا تبدیل می‌کند. مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در عین حال که عامل فروپاشی سرمایه می‌شود به مفصل‌بندی بعدی سرمایه و امکان بازتولید اشکال دیگری از ارزش‌آفرینی برای انباشت سرمایه هم دگر می‌شود، تجربه‌ی انقلاب بلشویکی روسیه تا انقلابات کنونی و فروپاشی آن‌ها را اگر توطئه‌ای از نوع «انقلابات مخملی» تلقی نکنیم، می‌تواند ما را به نتیجه‌ی غایی آن جوامع در دگر شدن به ضد خود آگاه گرداند. در حقیقت تنها حزب حامی کارگران، خود طبقه‌ی کارگر است که به‌طور خودآگاه مصمم باشد که به طبقه‌ای قائم به‌ذات فراروید یا به‌مثابه نیروی محرکه‌ی بازسازی سرمایه‌ی پساجحان تبدیل شود.

دیگر موانعی که ویران‌گری بحران ساختاری رژیم در وجه سرمایه‌داری ایران علاوه بر کلیت ساختار اجتماعی، به طبقه‌ی کارگر ایران تحمیل نموده است، سرکوب‌گری دست‌مزدی و نگه‌داشتن کارگران در مطالبات مزدهای معوقه است که خروج از دایره‌ی قانون عام مطالبه‌گری گام مهمی در جهش به جلو و متحول شدن اشکال مبارزاتی آنان خواهد بود. خروج از دایره‌ی مطالبه‌گری،

آغازگاه پی‌افکنی ابداعات سیاسی - طبقاتی برای رهایی از ضرورت کار می‌تواند باشد که از مجاری وساطت سیاسی آفریده می‌شود. طبقه‌ی کارگر پیشاپیش بر بنیادهایی آگاه می‌گردد که در وقفه‌ی میان دو قلمرو تحقق امر مشترک اجتماعی و امکان باز تولید دستگاه بازسازی دولت تنظیم‌گر سرمایه و سوسیالیسم دولتی، برای رهایی از سلطه‌ی نظام استثماری تأسیس خواهد نمود. زیرا که چنین قلمروهایی از جانب طبقات دیگر برای بازگشت هرگز به پایان نخواهد رسید، پس، ضرورت فعلیت خودآگاهانه‌ی طبقه‌ی کارگر نیز تا آن هنگام استوار و فعال می‌باشد که وحدت راستین انسان با خویش به بنیادی درون‌ماندگار و پویا تبدیل شود.

برون‌رفت از توسل به شعارهای بی‌ماهیت و تهی در انتظار "حمایت حمایت" از جانب دولت شر سرمایه، هیچ گرهی از مشکلات و زندگی فلاکت‌بار کارگران نخواهد گشود. راز پنهان و بالقوه‌ی قدرت طبقه‌ی کارگر و جنبش طبقاتی آن در درک از نیروی درون‌ذاتی خویش است. رهبری خودسازمان‌یابی همین حرکات به ظاهر ناچیز، بایستی علل تجمع و برخورد خشن و نظامی رژیم کثیف سرمایه‌داری ج.ا را از درون این سرکوب‌ها جستجو نمایند و قدرت آلترناتیو و مقابله در رویارویی با این سرکوب‌ها را در همبستگی با سایر هم‌طبقه‌ی‌های خویش بجویند! مطالبات و اعتراضات "کارگران پیمانی نفت" در صورت کار گسترده‌ی تبلیغی و ترویجی می‌تواند برای خودسازمان‌یابی از اشکال حیات بالقوه به اشکال مبارزه تغییر جهت یابد. در چنین شرایطی است که در افق زیست‌سیاسی ایران، خود زندگی به کار خواهد افتاد. تجربه‌ی تاکتونی جنبش کارگری ایران، نشان می‌دهد که معضل عدم تشکیل‌یابی سراسری در اشکال *مرکز/له‌ایی* بروز کرده و در صورت کار نظری و عملی، به ابداع مبارزاتی جدیدی خواهد روئید که مبتکر شیوه‌های جدیدی از سازماندهی در مبارزه‌ی طبقاتی می‌تواند باشد. "چپ" سنتی حزب‌گرای کلاسیک برخلاف مبارزه‌ی طبقاتی کارگران که در یک پیوستگی و تجارب سیاسی مستقیم خود را می‌شناسانند، هر شورش و طغیانی را و هر بحران حاکمیتی را و هر انتقال حکومت از بخشی از یک طبقه به بخش دیگر را به نام انقلاب تئوریزه می‌کند، و طبقه‌ی بدون حزب را فاقد فعلیت تلقی می‌کند.

در جامعه‌ی کنونی چه چیزی واجد ارزش مثبت است که باید بقا یابد!

اکسیو نیسم رسانه‌ای، چنان می‌نماید که انگار نوعی از وساطت بی‌واسطه‌ی سیاسی در جریان است که در فاصله‌ی هر حرکتی و با توجه به ضرورت‌های عینی و یا ذهنی، افراد و جریانات سیاسی با گرایشات متنوع، تئوری‌های حرکات آتی را به نسبت حرکات پیشین به روز نموده و ارائه دهند. فارغ از این‌که اساسا به پرسش‌های آکتوئل و ضروری که حین مبارزه‌ی انضمامی سیاسی - طبقاتی و از درون نیازهای اجتماعی سر برمی‌آورند، پاسخ داده باشند. چه بسا نیز ضرورت نقدهایی در باب همین پروسه‌های پیوسته و گشوده، به نیازهای آینده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی کارگران، خودشناسی و تجربه‌ی خودجنبی آنان لازم خواهد بود.

رویدادهای جهانی و تعیین‌کننده در زیست‌حیات کارگران که از نخستین دهه‌ی سده‌ی کنونی آغاز گردید، تا تحمیل جنگ‌های منطقه‌ای و دخیل کردن کارگران در تولید کالای کشتار جمعی، سرانجام به پاندومی مرگبار کویدو 19 انجامید. درون این بحران فراگیر، رد پای عاملیت مشخص تمامی نهادهای سرمایه، دولت‌ها، کنسرن‌ها که با تکیه بر قراردادهای اجتماعی از بالای سر قوانین دولتی بر جامعه سیطره انداخت، طبیعت را عاملی برای شیوع همگانی بیماری در غربال‌گری انسان‌های مازاد مراد کردند. نهادهای سرمایه در سطح جهانی از جامعه‌ی مدنی به‌زوال‌رفته در غرب تا دولت‌های مستبد و شرکت‌ها با هدف‌مندی از اولویت دادن به دغدغه‌های ناظر بر منطق حاکمیت طبقاتی خویش، تا قسمی از فرمان‌روایی سرمایه‌ی در پاسخ به بحران خودگستر سرمایه، چنان به تولید هراس پرداختند که گویی پروژه‌ی نابودی دیگران را برگزیده‌اند. همه‌ی این مصائب نه تنها هیچ واکنش جدی از جانب طبقه‌ی کارگر جهانی در برابر سرمایه با تحمیل بیش از ۲۰۰ میلیون بیکار، کاهش هولناک قدرت خرید کارگران، تحمل هزینه‌ی تورم و فروگاهی زیستی کارگران به زیر خط فقر برنیا‌نگیخت، بلکه در این سرگشتگی و خمودگی و رکود حامیان «چپ» ریاست‌طلب و بازنمای نمایندگی کارگران نیز نقش به‌سزایی در ارائه‌ی شعارهای هپروتی از قبیل «علنی کردن فورمول واکسن» تا «پرداخت دستمزد کامل» به شرط «در خانه بمانید» داشتند که علی‌العموم با پیوستن به سیاست مرگ‌محور در پشت دولت‌های سرمایه قرار گرفتند.

در این گمراهی تلاش شد با اتلاق فهم سیاسی - اجتماعی به طبیعت، که «چپ» نیز بدین باور رسیده بود، نقش عاملیت سرمایه و دولت‌ها زده شود. چنان هر اسی توسط سرمایه در جهان اعمال گردید که تصور شد، این نه عوامل انسانی قدرت طبقاتی حاکم و منطق سرمایه و بازار و دولت‌های تنظیم‌گر آن‌ها که به موجب میل و ماهیت اجتماعی و ذاتی‌شان، نقش مرگ‌آفرینی را تابع تعلل خود در رفع بحران‌ها و حفظ منافع طبقاتی خود کرده‌اند، بلکه این طبیعت است که قدرت بی‌رحمانه‌ی خویش را بر انسان‌ها (بوژه انسان‌های کار) اعمال می‌کند. چنین الفاء شد که این ما انسان‌ها بودیم و هستیم که با قصور خویش عامل تداوم مرگ خود می‌باشیم، نه (خودآگاهی) دولت‌ها و صاحبان سرمایه است که پیشاپیش در رقابت اولویت منافع و سپس آن رسالت دروغین مقدس‌مآب خود را

برای امحای بیماری به کار گرفتند. در واقع آنان پیش‌تر حیات اقتصادی ما را نابود ساختند، تا سپس به حیات بیولوژیک ما بپردازند.

مدعیان پدیدارشناسی، نه جرات مبارزه، که شدت انفعال را با ایجاد تزلزل در امید به آینده بشریت مورد تردید قرار دادند. به‌جای راهکار مبارزه، چنان وانمود کردند که ما موجوداتی رو به مرگ هستیم و هستی حیات بشری رو به‌زوال نهاده و انسان‌ها به انتظار مرگ نشسته‌اند. در ترویج انفعال و در کنار دولت‌ها دست به سرکوب‌گری زدند، که سرکوب‌گری دولت‌ها حتی به‌طور غیرمستقیم محصول تابع اراده‌ی عمومی آنان که با هستی‌شناسی نهیلیستی در انتظار برای مرگ بودند، مشروعیت گرفت. مواضع چپ نیز تابع این منطق فلسفی - سیاسی، و در پیرو چنان درکی، و بازتاب بدون دستکاری شده‌ی عینی و ابژکتیو امر واقع قرار گرفت و یا هدف و تمنیات اتوییک غایت‌گرانه‌ای گردید که در گم‌گشتگی هرگز نمی‌توانست به آن دست یابد. درون این بحران سرنوشت‌ساز، طبقه‌ی کارگر آموخته‌شده درون رفرمیسم و چپ، ایجابیت، سرشاری و پویایی خود زندگی و میل برای توان‌مند ساختن آن قسم برسانندگی‌هایی که ظرفیت‌های تأسیس امر مشترک را که از درون همان زندگی برمی‌کشد، دریافت نکرد. چپ فراموش نمود که برای انسان، هیچ چیزی رادیکال‌تر، مفیدتر، انقلابی‌تر و نزدیک‌تر بودن خود انسان نیست. تأسیس امر مشترک در رابطه‌ی اجتماعی با ماهیت ایجابی «سازمان شورایی» و قدرت برساننده‌ی آن آشکار شده و بر ترس غلبه خواهد کرد و نه با "در خانه ماندن".

بورژوازی و دولت طبقه‌ی حاکم با حرکت از منطق مجرم‌پنداری مردم، در عدم تمکین بی‌چون و چرا از اخلاقیات‌سازی قوانین بی‌منطق برای تعمیم کنش‌های فردی و جمعی در باور به بتواره‌پرستی دولت، که چیزی جز حقه‌ن کردن پروژه‌ی اخلاقیات گفتار دولتی به محض رؤیت پرهیبت خطری همچون یک اپیدمی نمی‌باشد، جامعه را با فریب و ترس مرعوب کرد. پر واضح است که هر تحلیل "فلسفی- نظری‌ای" که از ترس آغاز می‌کند، دست‌آویز انقیاد و بردگی را برای هم‌سازی با گفتار قدرت حاکم برمی‌گزیند. چنین بود که، طبقه‌ی کارگر جهانی هم نتوانست با واکنش مثبت نسبت در گذار از ترسی که قدرت حاکم تولید کرده بود، با خودسازمانیابی کشوری و فراخوان جهانی به گسترش همبستگی دست یابد. آلترناتیو مقابله با ویروس مرگبار در پس چهره‌ی رعب‌انگیزش، چرخش به ایجابیت همبسته‌ی اشتراکی‌شدن، یاری متقابل، و گسترش شأن همزیستی و امید در خنثی‌سازی یأس بود که تمام پلیدی‌های خرافی با تغذیه از ترس به روی صحنه در آمده بودند. اما با پراکندن هراس، جامعه را به پذیرش مجازات مجاب کردند.

در تداوم این بحران و رکود که به تورم تصاعدی انجامید، و با کاهش گسترده‌ی پاندومی، نظام جهانی سرمایه بسیار خوب برآورد کرده بود که در پس این بحران عظیم فراگیر بی‌آلترناتیو، حتی در فقدان خودآگاهی طبقاتی کارگران جهان، چه شورش‌ها و طغیان‌هایی می‌تواند سر برآورد که به سرعت به خودجنبی و خوداندیشی طبقه‌ی کارگر جهانی بر علیه سرمایه‌داری جهانی فراروید و ارتش جهانی نیروی فروشندگان را به حرکت درآورد که نخستین نمونه‌ی آن قیام کارگران قزاقستان بود که در سکوت و خاموشی طبقه‌ی کارگر جهانی، توسط امپریالیسم روسیه و اقمار آن و با تأیید بورژوازی جهانی به‌طور قهرآمیز سرکوب و به خون کشیده شد. تا در تداوم تهاجم به طبقه‌ی کارگر جهانی، امپریالیست‌های شرق و غرب و با آفریدن بحران جنگی، اوکراین را به همراه طبقه‌ی کارگرش نابود سازند. اما هم‌نوایی «چپ روسوفیل» با «چپ پروغرب» را که زمینه‌ی گُر ارکستر سمفونی مرگ است، نمی‌توان به سکون ابدی طبقه‌ی کارگر جهانی فروکاست همان‌طور که مفهوم استثمار را نمی‌توان به میل فرد کارفرما برای قدرتمند کردن ابدی خود از طریق استخراج حداکثری مازاد کار از بدن‌های کارگرانش تقلیل داد.

اشکال مدرن هراس‌افکنی از جنگ داخلی، یا آشوب، حتی با انهدام زمین تداعی می‌شود، در برابر این هراس‌افکنی، استراتژی ضدترس باید بتواند یک سیاست رادیکال پرولتاریایی باشد.

کارگران جهان علیه کار مزدی و قدرت اجتماعی سرمایه متحد شویم!
نظام سرمایه‌داری را نابود کن، پیش از آن‌که جهان را نابود سازد!
گسترش جنبش شورایی طبقه‌ی کارگر ایران،
ضامن پیروزی انقلاب اجتماعی برای تحقق امر مشترک اجتماعی است!

کمیته فعالین کارگری سوسیالیستی



<https://t.me/kkfsf> (۱۱ اردیبهشت ۱۴۰۱ - اول ماه مه ۲۰۲۲)